



۲۰۱۲/۰۶/۱۷



داکتر سيد عبدالله کاظم

چرا کمکها ضایع شد؟ «کای آیدی» به این سؤال جواب میگوید!

«کای آیدی» - نماینده خاص سرمنشی ملل متحد در افغانستان

همه میدانیم که در طول ده سال گذشته مقادیر هنگفت پول از طریق کمکهای جامعه جهانی به افغانستان سرازیر شد ولی درد اصلی کشور را طور لازم مداوا نکرد، برعکس وضع را مغلق تر ساخت. امروز که احتمال پایان یافتن این «دوره طلائی» محسوس است، همه نگران اند که با پرواز «مرغ طلائی از لبه بام ما» آینده چطور خواهد شد؟ این نگرانی در آغاز سال ۲۰۰۸ جامعه جهانی را به این فکر انداخت تا به نقش ملل متحد در انسجام و هماهنگی بین فعالیت های جوانب مختلف ذیدخل در افغانستان نقش فعالتر را بعهده گیرد. در آنوقت جامعه جهانی، بخصوص ایالات متحده امریکا و بریتانیه سعی داشتند برای اجرای این وظیفه مهم از بانکی مون - سرمنشی ملل متحد بخواهند تا یک شخصیت با تجربه و عامل را به حیث نماینده خاص آن مؤسسه در افغانستان تعیین کند. آنها در نظر داشتند تا یک سیاستمدار بریتانوی بنام «پدی اشداون» را که به حیث نماینده ملل متحد در امور بوسنیا تجارب فراوان داشت، به این مقام پیشنهاد کنند. حکومت افغانستان بنا بر دلایلی با آن موافقت نکرد و ترجیح داد از بین کاندید ها شخصی بنام «کای آیدی» سیاستمدار ناروژی را که او نیز در زمینه صاحب تجارب فراوان بود و قبلاً به حیث سفیر کشور ناروی در ناتو کار میکرد، به این وظیفه بگمارند. کای آیدی بتاريخ ۲۰ مارچ ۲۰۰۸ به حیث نماینده خاص سرمنشی ملل متحد در امور افغانستان مقرر گردید و متعاقباً به کار شروع کرد.

در آنوقت زلمی خلیل زاد که سفیر امریکا در ملل متحد (قبلاً سفیر و نماینده خاص رئیس جمهور امریکا در افغانستان و بعداً در عراق) بود، نقش کای آیدی را در افغانستان طی یک گزارش چنین خلاصه کرد: لازم است تا او در قدم اول کمکهای ملکی را با تلاشهای نظامی دو سازمان یعنی ناتو و آیساف که در افغانستان فعالیت میکنند، هماهنگ سازد، دوم او وظیفه دارد تا تلاشهای جامعه بین المللی را برای حمایت از «کامپکت افغانستان» (یک پلان پنجساله که در ۲۰۰۶ حکومت افغانستان، ملل متحد و جامعه جهانی روی آن توافق کرده بودند) انسجام بخشد و سوم نماینده جدید بکوشد رهبران و شخصیت های کشورهای مهم کمک کننده (دونرها) را از اهداف مطروحه آگاه سازد و از کشورهای همسایه افغانستان بخواهد تا در ثبات آن کشور همکاری نمایند. (ملل متحد، مؤرخ ۲۰ مارچ ۲۰۰۸)

کای آیدی از همان اول به این نظر بود که راه حل نظامی یگانه راه نیست. او با آنکه اقدامات امنیتی را مهم میدانست، اما می گفت که باید راه حل از طریق سیاسی جستجو گردد... و ثبات در افغانستان فقط به وسیله اقدامات سالم و مختلط سیاسی، انکشافی، بشری و امنیتی به وجود آمده میتواند. او امیدوار بود که در طول مأموریت خود بتواند کمکها و تلاشهای انکشافی را بین قوای نظامی ناتو، آیساف و مقامات افغانی به وجه بهتر انسجام دهد. (مصاحبه با رویتر، مورخ ۱۵ مارچ ۲۰۰۸)

کتاب خاطرات کای آیدی (مبارزه قدرت در افغانستان)

(Power Struggle over Afghanistan : Kai Eide)

کای آیدی بتاريخ ۳۰ مارچ کار خود را در افغانستان شروع کرد و دقیقاً پس از دو سال بسیار پر ماجرا بتاريخ ۳۰ مارچ ۲۰۱۰ وظیفه او به پایان رسید. او در اواخر ۲۰۱۰ کتاب خاطرات خود را نخست به زبان ناروژی نوشت و در سال ۲۰۱۲ با اضافات جدید آنرا تحت عنوان «مبارزه قدرت در افغانستان» به انگلیسی ترجمه کرد و در ذیل عنوان این جمله را علاوه نمود: «نگاهی به اینکه چرا همه چیز به کجراهه رفت و چه کرده میتوانیم برای جبران خساره». این کتاب که در این اواخر در ۳۱۴ صفحه به چاپ رسیده و دارای ۴۲ فصل میباشد، بطور سلیس و ساده نگاشته شده و هر فصل آن شامل موضوعات مهم و مشکلات عمده ای میباشد که او در مدت دو سال مأموریت خود به حیث نماینده خاص سرمنشی ملل متحد در افغانستان با آن مواجه شده است. این کتاب به یقین یک مآخذ معتبر در باره جریانات مهم کشور محسوب میشود.

د پانو شمیره: له 1 تر 7

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاڼه: دليکني دليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ

کای آیدی در مقدمه کتاب به چند نکته مهم اشاره میکند: «من به این امید (به افغانستان) آمدم تا بتوانم یک تغییر را به وجود آورم و کوشش کنم یک استراتژی فعال را شکل دهم. اما حالا خسته و ناراض آنجا را ترک میکنم: خسته از دوسالی که متواتر وضع امنیتی رو به خرابی گذاشت، اختلافات سیاسی، رقابت های شخصی و همچنان پیروی رسانه ها از همین شیوه بیشتر شد و ناراض از اینکه با احساس قوی خود که برای تغییر داشتیم، به آن دست نیافتیم... دوسال گذشت، کرزی از من راضی نبود، زیرا او فکر میکرد که من در برابر اضلاع متحده امریکا و دیگر خارجی ها که در انتخابات ریاست جمهوری مداخله میکردند، قویاً موقف نگرفتم و من از او ناراض بودم زیرا او بیش از پیش به جنگسالارها و دلالان قدرت اتکا کرد، با کسانی که افغانستان را در گذشته ویران کردند و نباید به آنها اجازه فعالیت در آینده داده می شد».

کای آیدی در مقدمه کتاب می افزاید که: «عمده ترین عامل ناخشنودی من اختلافات رو به تزاید من با استراتژی افغانستان در واشنگتن بود که بیشتر با استراتژی نظامی، استعمال قوه و شیوه های تهاجمی پیش میرفت و مسائل ملکی و سیاسی به حیث ضمیمه امور نظامی پنداشته می شد. ملل متحد هیچگاه بصورت واقعی در دادن مشوره به واشنگتن در مسائل مهم استراتژیک شریک نبود و همچنان ما همکار نزدیک با ناتو حساب نمی شدیم. از همه مهمتر مقامات افغان بیشتر به حیث تماشاچی و ناظر در مورد تعیین استراتژی و حل معضلات در امور کشور خود عمل میکردند..... در نتیجه این ناتوانی ما در شناخت شرایط افغانستان برای تدوین یک استراتژی هدفمند و عملی، دیدیم که حمایت از اقدامات در افغانستان کاهش یافت و پیدا کردن راه اصلاح فوری و عاجل امور برای ما در قبال بیصبری مردم از یکطرف و افزایش حملات مخالفان از طرف دیگر بسیار مشکل شد».

در فصل ششم کتاب تحت عنوان «این همه پولها کجا رفت؟» مطالب بسیار مهم و دلچسپ وجود دارد که مطالعه آن از هر نگاه ضروری پنداشته میشود، لذا ترجمه مکمل آن فصل (صفحه ۴۱ تا ۵۳ کتاب) ذیلاً تقدیم میشود:

این همه پولها کجا رفت؟؟

شکایت مردم مبنی بر فقدان هماهنگی در کمکها از سال ۲۰۰۷ به بعد افزایش یافت و اکنون این صدا از هر کنج و کنار به گوش میرسد: هم جامعه بین المللی و هم حکومت افغانستان هر دو در این مورد شکایت دارند، ولی کمتر کسی بطور سیستماتیک در زمینه فکر کرده است و هیچ یک حاضر نیست مسئولیت نقصان پالیسی های کمک خود را قبول کند. هرگاه منطقی فکر شود، ما بجای شکایت، باید به انسجام و هماهنگی قوی فکر می کردیم و مشخص می ساختیم که چه خطاها صورت گرفته است و چرا؟

در سالهای اول بعد از سقوط طالبان منابع اقتصادی که از طرف جامعه جهانی تهیه گردید، نسبتاً کم بود. دونهای از خود رجحانات داشتند که به وسیله طرز العمل های معموله شان و نیز ملحوظات سیاسی، اعمال نفوذ گروپهای فشار و قدرت مؤسسات غیر دولتی شکل میگرفت. لزوم هماهنگی آنقدر جدی احساس نمی شد. در ساحات مشخص نقش عمده به هریک از کشورهای گروپ ۸ داده شده بود: به اضلاع متحده امریکا مسائل اردو، به جرمنی مسائل پولیس، به برتانیه مبارزه علیه مواد مخدر، به ایتالیا سیستم حقوقی و به جاپان موضوع خلع سلاح و مربوط ساختن گروپ های مسلح غیرقانونی به دولت. اما در بین این همه ساحات هماهنگی لازم وجود نداشت و ملل متحد نیز چندان توجه به اینکار نکرد. در جانب افغان یک عده وزرای قرار داشتند که بین خود در رقابت بودند که نمیتوانستند و یا نمی خواستند تا از دونهای بین المللی استفاده لازم نمایند. خلاصه فعالیت ها و خواسته های هردو طرف فاقد انسجام و هماهنگی لازم بود.

کنفرانس مهم لندن درباره افغانستان که در جنوری و فبروری ۲۰۰۶ دائر شد، یک مورد مشترک نظارت و انسجام را تعیین کرد که در آن بیش از بیست عضو بین المللی و یک تعداد وزرای مهم افغان اشتراک داشتند. هدف تشکیل این مورد تقویه هماهنگی امداد خارجی بود، ولی این مورد بیک مرجع مباحثه مبدل شد، بدون آنکه نتیجه لازم از آن بدست آید. بسیاری از سفرا در کابل علاقمندی خود را در اشتراک در این مورد از دست دادند و تأثرات خود را در زمینه به صراحت بیان کردند. بسیاری آنها به فکر الغای این مورد بودند. مذاکرات متواتر بین سفرا، وزرا و سائر اعضای مورد صورت گرفت، اما نتیجه ای بار نیآورد.

برای اینکه این فعالیتها را تا حد ممکن زیر یک چتر بیاورند، من پیشنهاد تقلیل و ادغام ۲۱ گروپ کاری موجود را به سه کمیته فرعی زیر نظر مورد مشترک نظارت و انسجام کردم که هریک متکفل یک بخش اساسی «کامپکت» افغانستان باشد که در کنفرانس لندن برای مدت پنج سال در نظر گرفته شده بود، از جمله: امنیت، حکومتداری و

انکشاف اقتصادی و اجتماعی. این یک پیشنهاد اصلاحی ساده بود که از طرف «مک چینی» از بانک جهانی ارائه گردید و هدف آن تثبیت مسائلی بود که به مقصد اجرا در هر گروپ از اول ترتیب میگردید و بعد از آن بورد نظارت و انسجام بدون ضیاع وقت بطور متمرکز بر آن تصمیم میگرفت. این پیشنهاد بدون کدام مشکل قبول شد که توانستیم اقلاً یک بنیاد جدید را تأسیس کنیم.

اما ما نتوانستیم بخش های مهم مشکل را مطرح سازیم یعنی اینکه چه چیز را میخواهیم انسجام دهیم؟ هیچکس واقعاً نمیدانست که چه اندازه کمک به افغانستان می آید و هیچکس نمیدانست که کمک ها به کجا مصرف میشود و برای کدام اهداف. در این حال ممکن نبود چیزی را هماهنگ و منسجم بسازیم که اصل موضوع آن نامعلوم بود. چگونه انسجام صورت گرفته میتوانست، و قتیکه رجحانات مورد قبول در زمینه های کلی هنوز مورد موافقه قرار نگرفته بود و بناً هر دونه برای خود اهدافی را تعیین کرده بود؟ سالها گذشت تا آنکه بالاخره پروگرام ملی در ساحات صحت، معارف و انکشاف دهات تثبیت شد. این موضوع را هریک به حیث داستان موفقیت در هر جا یاد میکرد و از آن مکرر هر سال به مثابه نشانه های پیشرفت بعد از سقوط طالبان گزارش داده می شد. یک فضای بدون تغییر حاکم بود، درحالیکه به اقدامات و طرح پروگرام های ملی ضرورت جدی احساس می شد.

بدست آوردن معلومات موثق در باره امداد بین المللی و تأثیرات آن مشکل بود. من از اعضای حکومت افغانستان می شنیدم و آنرا با آقای «مارک وارد» قبل از آمد و برگشت او از کابل در میان گذاشتم. در آنوقت یک راپور از موسسه «اکبر» (بورد انسجام موسسات غیر دولتی فعال در امور بازسازی افغان) به نشر رسید و من آنرا حین مواصلتم به کابل مطالعه کردم که نظر به راپور های دیگر برایم بسیار قابل استفاده بود. این راپور توسط «مت والد من» از موسسه بریتانوی «اوکس فام» تهیه شده بود، زیر عنوان: «کوتاهی در کار» که تصویری از جریان امداد بدون هدف و فاقد مؤثریت لازم را ارائه میکرد. این راپور با آنکه بعد از نشر در ماه مارچ ۲۰۰۸ به دلیل موجودیت ارقام غیردقیق مورد انتقاد قرار گرفت و آنهم نظر به کمبود معلومات از جانب دونه ها، اما ابعاد لازمه را که ما با آن مواجه بودیم، طی نکات ذیل بخوبی توضیح میکرد:

اولتر از همه: راپور نشان داد که جامعه جهانی بعد از سقوط طالبان تا چه حد در مورد تهیه کمک تغافل کرد. در آن وقت کرزی از این تغافل دونه های غربی شکایت داشت. مردم برای انکشاف و زندگی بهتر امیدوار بودند، اما کاری کم در حال اجرا بود. به اساس تخمین راپور والد من، افغانستان در دو سال اول مبلغ ۵۷ دالرکمک برای هر هزار نفر دریافت کرد، درحالیکه این تناسب برای بوسنیا و هرسگوینا ۶۷۹ دالر و برای تیمور شرقی ۲۳۳ دالر بود. همچنان راپوری که از طرف وزارت مالیه افغانستان در اواخر سال ۲۰۰۹ ارائه شد، این موضوع را تائید کرد که در پنج سال اول بعد از سقوط طالبان، افغانستان ۲۹۲ دالر و امعراق ۱۵۲۸ دالر برای هر هزار نفر حاصل کرده است. افغانستان به مقایسه سائر کشور های جنگزده یک مقدار ناچیز کمک را بدست آورد، درحالیکه ضرورت افغانستان به هیچوجه کمتر از عراق و بوسنیا نبود و حتی وضع آن کشور ها در بسیاری ساحات به مراتب بهتر از افغانستان بود. واضحاً سالهای بعد از حمله نظامی کدام پلان مشخص برای افغانستان وجود نداشت و همه توجه بطرف عراق معطوف گردیده بود.

دوم: چه مقدار این کمکها واقعاً به افغانستان آمد و چه مقدار آن در کشورهای کمک کننده (دونه) باقی ماند؟ راپور از قول مدیر دفتر بانک جهانی در کابل در سال ۲۰۰۶ می افزاید که ۳۵ فیصد کمکها بصورت بسیار «بد» به مصرف رسید و بیشتر آن ضایع شد که او آنرا «غارث» نامید. بزرگترین دونه یعنی اداره انکشاف بین المللی امریکا تقریباً نصف کمکهایش را از طریق قرارداد با پنج شرکت بزرگ امریکائی انجام داد که برای بسیاری از آن پروژه ها بیش از پنج طبقه قراردادی های فرعی بین المللی و یا افغان دست اندرکار بودند و هریک از آنها تقاضای ۱۰ تا ۲۰ فیصد و حتی بعضاً بیشتر مفاد را میکردند. بطور کلی تخمین میشود که ۴۰ فیصد کمکهای ملکی که تقریباً ۶ میلیارد دالر میشود، در کشور کمک کننده (دونه) باقی ماند. بیش از نیم این کمکها به خریداری مواد و خدمات از خود کشور دونه اختصاص یافت. لذا این کمکها نتوانست موجب تحرک رشد اقتصادی در افغانستان شود.

سوم: چه مقدار این کمکها بدون مشوره با مقامات افغان به مصرف رسید؟ برطبق گزارش وزارت مالیه افغانستان در اوایل ۲۰۰۸ حکومت از صورت مصرف یک سوم کمکهای ملکی - در حدود ۶ میلیارد دالر - آگاه نبود. یک تعداد

د پانوی شمیره: له 3 تر 7

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپیکني د لیکنيزې بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

زیاد کشورهای دونه یا از ارائه معلومات در زمینه خودداری کردند و یا اینکه تنها به گزارش یک قسمت مصارف خود اکتفا کردند، لذا مقامات افغان بطور لازم در مورد پلان و تطبیق پروژه ها در جریان قرار نگرفتند.

چهارم: یک قسمت زیاد کمکها به ساحات تخنیکي و مشورتي برای مؤسسات افغانی اختصاص یافت. اینکه چه مقدار این کمکها در هماهنگی با حکومت افغانستان صورت گرفت، سؤال است که راپور آنرا در حدود ۴۰ فیصد تخمین میکنند. در یک تعداد وزارتها میتوان مشاورینی را سراغ کرد که معاشات شان برحسب تقاضای خود شان و کشورهای دونه تعیین میگردد. عده ای از این مشاوران که توسط شرکتهای خصوصی مشورتي معرفی شده بودند، معاشات ۲۵۰ هزار دالر و بیشتر از آنرا دریافت داشته اند. من بسیاری اینچنین مشاورین را در داخل حکومت می شناسم که معاش شان بیش از ۵۰۰ هزار دالر در سال بود و این مبلغ از طرف دونه های بین المللی پرداخته می شد. درجوار آنها در عین وزارت افغانهائی بودند که در سال ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ دالر معاش میگرفتند.

پنجم: چگونه کمکها در نقاط مختلف کشور توزیع شد؟ ارقام در این مورد نامکمل است، اما واضحاً دیده میشود که کمکها قویاً متمرکز به ولایات جنوبی و شرقی اختصاص یافته بود، در جائیکه برخوردارها شدیدتر بوده است. هرگاه هیلمند را با داشتن نفوس ۸۰۰ هزار نفر به حیث یک کشور فرض کنیم، آنجا پنجمین گیرنده بزرگ کمکهای اداره امداد بین المللی امریکا محسوب میگردد. برعلاوه قسمت زیاد کمکهای برتانیه و سائر دونه ها به عین ولایت داده شده است. قندهار، ارزگان و دیگر ولایات نا آرام مقادیر فراوان کمک را از طریق تیمهای باز سازی ولایتی بدست آورده اند، در حالیکه یک مقدار کم منابع به ولایات فقیر در ساحات مرکزی و شمال کشور رسیده است، از جمله دایکندی، فاریاب و تخار. من بر تمرکز کمکهای وافر کانادا برای قندهار انتقاد کرده ام. در زمینه مثالهای زیاد وجود دارد. در یک مقاله منتشره ایشیا تایمز مورخ ۱۸ مارچ ۲۰۰۹ بطورطنز آمیز گزارش شد که: «آیا یک میلیارد دالر کمک انکشافی میخواهید؟ اگر شما در افغانستان زندگی میکنید، در آنجا دو دلیل یا بهانه برای جلب توجه و اخذ کمک از امریکا وجود دارد: حمله طالبان یا تجارت پر بار مواد مخدر. کسانیکه فاقد این دو دلیل باشند، چانس شان بسیار ضعیف است». این دقیقاً حالتی است که مردم در ولایات با ثبات با آن مواجه میباشند. آنها اغلب از من پرسیده اند که اگر این دو خصوصیت معیار گرفتن کمک بیشتر باشد، آنها دیگر مستحق بوده نمی توانند. آیا بهتر نخواهد بود که برای جاهای دارای ثبات که در عین زمان موفق به تقلیل تولید مواد مخدر شده اند، پاداش و جائزه داد؟

یکی از مهمترین مثالها این بود که آیا ما یک مجموعه رجحانات واقعی را داشته ایم که در اثر موافقه و اشتراک مساعی حکومت و جامعه جهانی به وجود آمده باشد؟ به عبارت دیگر آیا ما یک ستراتیژی انکشافی داشته ایم؟ واضحاً برای تضمین موفقیت در انسجام امور، لازم بود که هر دونه برای خود رجحاناتی را تعیین میکرد و هر وزیر افغان میتواند برای پروژه های مورد نظر خود با دونه ها طوری به مباحثه بپردازد که در آن بیشتر توجه به تأثیرات طولی مدت و تقویه اقتصادی میگردد. با آنکه مقدار مبلغ مصرف شده مهم است، ولی آن یگانه معیار خوب برای اثر گذاری و موفقیت محسوب نمیشود.

همچنان یک قسمت زیاد منابع مالی برای امور نظامی اختصاص یافت، بخصوص از طریق تیم های بازسازی ولایتی که تقریباً در تمام ولایات فعالیت دارند. از آنجائیکه آنها به اعضای مختلف آیساف مربوط اند، لذا بعضی تیمهای بازسازی ولایتی منابع مالی بسیار زیاد در اختیار داشتند و این منابع را بنا بر تصمیم خود شان به پروژه های ملکی مصرف کردند، در حالیکه دیگر تیمهای ولایتی بسیار کم مصرف کردند و حتی بعضی ها هیچ مصرف نکردند. این وضع مشکل توزیع غیر عادلانه کمکها را بازم خرابتر ساخت. تیمهای بازسازی نخواستند با مقامات افغان مشوره کنند و به حکومت درباره مصارف خود معلومات دهند. وقتیکه تیمهای بازسازی در اول تشکیل شدند، فکر می شد که آنها بنیاد های مؤقت خواهند بود، ولی آنها بعدتر به بنیادهای دوامدار و رقابت کننده تبدیل شدند و بجای آنکه مؤسسات افغانی را تقویه کنند، برعکس موجب ضعف انکشاف آنها گردیدند. با افزایش منابع اقتصادی زیر اختیار خود، تیمهای بازسازی ولایتی ساحه فعالیتها را در امور ملکی و نظامی مغشوش ساختند و برای مؤسسات کمکی ملکی یک در دسر ایجاد کردند.

در ۲۰۰۴ قوای نظامی امریکا مبلغ ۴۰ ملیون دالر برای پروگرام امداد عاجل در اختیار قوماندان عمومی آن قرار داد که از این مبلغ برای جلب حمایت «دل و دماغ» مردم افغانستان استفاده کند. در ۲۰۱۰ این مبلغ به یک میلیارد دالر رسید که توسط مؤظفین نظامی فاقد آگاهی و تجربه مسلکی و بدون مشوره بامتخصصین امداد ملکی و اکثرأ بدون

پرسش نظرافغانها بمصرف رسید. لذا امداد ملکی بیش از پیش شکل نظامی را به خود گرفت و اینکار با هدف ستراتژی خروج مغایرت داشت و بدانوسیله بنیاد نظامی بیش از پیش استحکام یافت و افغانها وابسته به آن شدند. در دسامبر ۲۰۰۹ «مارک وارد» و یکی دیگر از مأمورین او معلومات دست داشته در مورد بیش از ۲۲۰۰۰ پروژه ملکی را که توسط تیم های بازسازی پیش گرفته شده بود، مورد بررسی قرار داد و از جمله به تعداد ۱۸۰۰۰ آنرا ارزیابی نمود که در بیش از ۸۰ فیصد آن کمتر از ۱۰۰ هزار دالر بمصرف رسیده بود و همه ای آن اساساً پروژه هائی بودند که باید توسط افغانها پیشبرده می شدند و پول آن از منابع فوق تدارک می گردید. مارک وارد این پروژه ها را بنام «میوه های پایان درخت» و یا «حاصل زود رس و زود خراب شونده» یاد کرده که در مدت کوتاه و به سهولت پیش برده می شد و اما آسیب پذیر بود، زیرا در اجرای آن افغانها چندان سهم نبودند تا بتوانند آنرا در مدت طویل فعال نگهدارند. یک انکشاف واقعی در کشور ایجاب میکند تا منابع کافی در آن پروژه ها بمصرف برسد که بتواند سطح استخدام را بالا ببرد، برای خانواده های افغان منبع عاید باشد و دانش افغانها را در جهت وقایه و توانمندی مزید افزایش دهد.

شبکه انکشافی آغای خان یک نمونه بارز از آنست که چگونه میتواند دهنر خارجی اثرات دوامدار بر اجتماعات محلی افغانی وارد کنند. شبکه انکشافی آغای خان پروژه های جزئی را برای دهات و قریه جات انتخاب نکرد، بلکه (برعکس پروژه های تیم های بازسازی ولایتی) کوشید تا یک ستراتژی انکشاف محلی را با تفاهم نزدیک مردمان محل در پیش گیرد و آن شامل پروژه هائی باشد که بتواند چندین قریه را بدور یک منفعت مشترک مثلاً اصلاحات سیستم آبیاری باهم یکجا بسازد تا موجب خورسندی محل شود و افغانها به آن رسیدگی نمایند و آنرا پروژه خود بدانند. یکی از دلایل حضور تیمهای بازسازی قوای بین المللی در افغانستان آنست که گفته میشود کار نظامی ها زیر امریک امر بسیار منسجم تر پیش میرود، درحالیکه جانب ملکی نامنظم و دچار پراگندگی میباشد. به اساس تجارب قبلی من در مرکز ناتو در بروکسل گفته فوق درست نیست. تجارب من در کابل ثابت ساخت که جانب نظامی نیز به عین شکل دچار پراگندگی بود. البته که در راس آیساف یک قوماندان قرار داشت، اما تا ماه اکتوبر ۲۰۰۸ قوماندانی قوای «عملیات پایداری آزادی» بعهد او نبود و نیز بسیاری از «قوای مخصوص» زیر قوماندان او عمل نمیکرد و حتی بسیاری آنها منسوب به دستگاه استخباراتی امریکا بودند. به این اساس قوماندان آیساف نمی توانست به قوای مختلف آیساف با آنکه ایجاب میکرد، دستور دهد. بسیاری کشورهای شامل آیساف محدودیت های مخصوص برای خود داشتند، آنهم در مورد استفاده از قوا که در کجا و چطور باید عملیات نمایند، چنانکه بعضی آنها اجازه عملیات را بعد از تاریکی شب نداشتند و برخی دیگر مجبور بودند وقت بیشتر را در داخل پایگاه خود باشند و تماس شان با مردم همیشگی نبود، لذا انسجام در جانب نظامی به همان اندازه پراکنده بود که در جانب ملکی وجود داشت.

تائید میدارم که نمایندگان آیساف تأکید بسیار بر تسریع انسجام کارهای ملکی داشتند، اما اگر جانب نظامی در انسجام امور مربوطه خود با حکومت افغانستان و راپوردهی فعالیت های خود به ما (ملل متحد) بطور لازم عمل میکرد، در آنصورت به یقین که اینکار بر انسجام امور ملکی بسیار اثرگذار می بود. مشکلات بین رهبران افغان، رئیس جمهور کرزی و اعضای حکومت او درباره «بنیاد های موازی با حکومت» روز بروز در حال افزایش بود. کرزی این بنیاد ها را به حیث رقیب در انکشاف موسسات افغانی میدانست و او حق به جانب بود.

تلاش برای دریافت ستراتژی عمومی، یک موضوع دلچسپ در اوایل ۲۰۰۸ بود، اما تلاش لازم برای توضیح هدف آن صورت نگرفت که مقصد اصلی چه است. نظامی ها سعی داشتند تا پای ملل متحد و دیگر فعالان ملکی را در تعیین همچوستراتژی پیش بکشند که ازطرف نظامی ها در ولایات نسبتاً آرام شکل داده شده بود. طی مذاکرات در مورد ستراتژی، بعضاً از یونینما و انجو ها دعوت بعمل می آمد تا ابراز نظر نمایند، لکن ملحوظات و ایجابات نظامی اساس عمده را در همچو مذاکرات تشکیل میداد. یونینما نتوانست نمایندگی های ملل متحد و همچنان انجو ها را متقاعد سازد تا نقاط نظر قوای نظامی بین المللی را در مناطق نا آرام تعقیب کنند و امور انکشافی خود را زیر حمایت آنها پیش ببرند، زیرا اینکار به معنی زیر تأثیر قرار گرفتن سازمان های ملکی به منطق نظامی ها بود و آنها نمی خواستند باهم آنرا مشترکاً مطرح سازند.

من و «مارک وارد» میخواستیم منابع مالی را از ولایات نا آرام در جنوب و شرق که تأثیر کمکها در آن کم بود، به ولایات باثبات دردیگر قسمت های کشور اختصاص دهیم یعنی به جاهائیکه مؤثریت آن بیشتر باشد. ترس من از آن بود که مبادا مناطق آرام دچار مشکلات شوند. ما به یک پالیسی «وقایبی» ضرورت داشتیم تا ولایات آرام را در برابر بی ثباتی و برخورد حفظ کنیم. حکومتداری خوب و انکشاف اقتصادی یک «واکسین» مهم در این مورد بود.

تقسیم تخصیصیه های مالی از نقطه نظر دیگر نیز اهمیت داشت، زیرا زمینه رشد اقتصادی در ولایات نا آرام جنوب و شرق چندان میسر نبود، درحالیکه در ولایات آرام شمال و مرکزی افغانستان این زمینه مساعد بود و اما به آن چندان توجه صورت نگرفته بود که میتوانست موجب تحول قابل ملاحظه در آنجا ها شود.

یک دیدار از بامیان در ارتفاعات مرکزی مؤید این ادعا خواهد بود که این ولایت برای جلب سیاحان خارجی و همچنان صنایع از موقعیت بسیار خوب برخوردار است. ذخایر بزرگ آهن و همچنان انواع منابع معدنی و احجار قیمتی در همین ساحه و دیگر ساحات آرام کشور وجود دارد. واضحاً استخراج این منابع از کوه ها و رساندن آن در مارکیت، مستلزم سرمایه گذاری های بزرگ در امور زیر بنائی میباشد، اما این سرمایه گذاریها میتواند موجب تحرک خود گردان رشد اقتصادی شود.

وقتیکه بریتانوی ها چندین هزار عسکر را برای انتقال یک توربین بزرگ به بند کجکی در هیلمند در ۲۰۰۸ بکار گماشتند، من از خود پرسیدم که بکار انداختن و فعال ساختن آن توربین در یک منطقه بسیار خطرناک افغانستان چه مدتی را در برخواهد گرفت. سه سال بعد از انتقال، توربین هنوز هم بکار شروع نکرده است، زیرا رساندن سمنت و سائر مواد مورد ضرورت به آنجا که متواتر زیر تهدید طالبان قرار دارد، ناممکن به نظر می آید. کانادائی ها ترمیم بند دله را یکی از پروژه های مهم خود وانمود کردند، اما در سال ۲۰۱۱ هنوز هم بند نتوانست به فعالیت آغاز کند و پروژه به دلیل تشدید فعالیت طالبان با مشکلات بیشتر تر از آنچه پیشبینی می شد، مواجه گردید. مسلماً صرف وقت و منابع مالی بر همچو پروژه ها میتواند نتایج بهتر را بار آورد، در صورتیکه در مناطق آرام افغانستان عملی شوند.

مثالهای بسیار در مورد زیانهای مالی در پروژه های پلان شده دیگر در دست است. در جریان یک سفر در قندهار، از یک سردخانه بزرگ که برای نگهداری مواد زراعتی ساخته شده بود، دیدن کردم. وقتی از اهمیت این سردخانه به یکی از مأمورین محلی خود شرح میدادم، او به من گفت که این سردخانه بسیار مفید می بود، اگر به ساحه کوچکتز اعمار می شد. واقعاً آن ساختمان بسیار بزرگ بود و افغانها نمی توانستند از عهده مصارف تیل دیزل برای سرد نگهداشتن آن برآیند، لذا این ساختمان را فقط به حیث یک گدام عمومی استفاده میکردند، نه برای تولیدات زراعتی.

وقتی به جلال آباد رفتم برای بازدید از یک مرکز تعلیمی خیاطی برای دختران و زنان، به یک دختر خورده سال گفتم که چقدر خوب است که یک پیشه را یاد گرفته اید که میتواند تا آخر زندگی به درد تان بخورد. جواب او این بود: « برایم بهتر بود که خواندن و نوشتن را یاد میگرفتم، وقتی اینجا به پایان برسد، من نمیتوانم ماشین خیاطی را با خود داشته باشم؛ فامیلم توان خرید آنرا ندارد». در اینصورت چانس کار یافتن در این پروژه برای آن دختر جوان با دانشی که کسب کرده بود، چه میتوانست باشد؟ قبل از ترک آنجا، چند ساعتی با تیم بازسازی امریکائی بودیم. قوماندان آن به ما گفت که آنها مبلغ ۱۴۰ تا ۱۵۰ میلیون دالر برای پروژه های ملکی در اختیار دارند. او میتوانست به آسانی مبالغ بیشتر را به مصرف برساند. وقتی از او پرسیده شد که آیا او از این فعالیت ها به حکومت افغانستان اطلاع میدهد، جوابش معشوش بود.

در کابل یک شفاخانه جدید توسط چینائی ها در ۲۰۰۹ اعمار گردید. کرزی مرا نیز در محفل افتتاح آن دعوت کرد: یک عمارت بزرگ با ۳۵۰ بستر و اما بدون سیستم تهویه، آنهم در شهری پر از آلودگی هوا و خاکباد همیشگی. دوسال بعد از افتتاح هنوز هم هیچ مریض در آنجا ندای نمی شد.

یک دستگاه برق که به کمک امریکا در حواشی کابل در حال اعمار بود، نه تنها کار ساختمان آن چند بار به تعویق افتاد بلکه برای اكمال آن مبلغ ۵۰ میلیون دالر بیشتر از آنچه پیشبینی شده بود، مصرف گردید که در اخیر آن دستگاه ۳۰۰ میلیون دالر مصرف برداشت. این دستگاه آنقدر پیشرفته و مصارف دورانی آن چنان گزاف بود که افغانها توان بکار انداختن و فعال نگهداشتن آنرا نداشتند، زیرا دستگاه مذکور با دیزل کار میکرد و مصارف تولید برق آن هفت چند بیشتر از آن برق وارداتی از ازبکستان بود که لین آن در سال ۲۰۰۹ از شمال به کابل تمدید یافت. در نتیجه این دستگاه مدرن که توسط امریکائی ها اعمار شده بود، یک پروژه ناکام محسوب شد و بازرسان امریکائی خود به غیر اقتصادی بودن آن اعتراف کردند.

آیساف و دیگر شرکای بین المللی در طول ده سال مقادیر زیاد تیل و دیگر اشیا ی مورد ضرورت قوای بین المللی را به افغانستان وارد کردند که آن یک قسمت عمده واردات مجموعی افغانستان را تشکیل می داد. آنها برای انتقال این مواد از صدها شرکت ترانسپورتی کار گرفتند و برای رسانیدن مواد از مبدأ تا نقطه مصرف، با تعداد زیاد شرکتهای خصوصی امنیتی قرار داد کردند تا امنیت انتقال اموال را به دوش بگیرند. در اوایل ۲۰۰۲ موافقتنامه های تخنیکی بین قوماندانهای آیساف و اداره مؤقت افغان به امضا رسید که به اساس آن اجازه توريد و معافیت از محصول گمرکی برای اموال وارداتی آیساف داده شد. در طول سالهای بعد از این امتیاز به شکل بسیار آزاد استفاده بعمل آمد، طوریکه

د پانوی شمیره: له 6 تر 7

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پټه له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ

مستخدمین کوچکترین شرکت قراردادی فرعی از این معافیت استفاده های سو کردند و به این وسیله ملیونها دالر از عواید دولت از بین رفت.

شاید امضای همچو موافقتنامه در ۲۰۰۲ قابل فهم بود، زیرا از یکطرف مقدار اشیای وارد شده کم و انواع آن محدود بود و از طرف دیگر اداره مؤقت صلاحیت اعطای این امتیاز را داشت. ولی از آن به بعد آیساف توسعه یافت و قوایش از چند هزار به ۱۵۰ هزار عسکر در تمام افغانستان رسید و نیز افغانستان صاحب یک حکومت و مؤسسات دولتی گردید که یک قسمت مصارف را حکومت باید از طریق عواید داخلی کشور تدارک میکرد. در طول تابستان ۲۰۱۰ حکومت افغانستان خواست تا موافقتنامه معافیت گمرکی را دوباره مورد تجدید نظر قرار دهد و یا اقلاً تثبیت کند که چه اقدام شامل معافیت گمرکی باشد، ولی اینکار تاکنون منتج به یک موافقه معقول نشده است.

از وقتیکه توريد مواد مورد ضرورت آیساف و دیگر سازمانهای بین المللی آغاز شد و کمپنی های ترانسپورتی و شرکت های خصوصی امنیتی فعال شدند، کنترل انتقالات ضعیف گردید و اکثر مواد بطور غیرقانونی در بازار های افغانستان بفروش میرسید. اینکار بازم بر ضعف حکومت می افزود و مشکل تدارک عاید را برای دولت بیشتر می ساخت و حتی فعالیت آن شرکتهای را که قانونی رفتار میکردند، تحت تاثیر قرار میداد. با فقدان حسابدهی، پول بدست افغانهای ثروتمند که در عقب این شرکتهای بودند و به مأمورین محلی و دار و دسته های مافیائی پول می پرداختند، بیشتر متمرکز می شد. آخر الامر یک قسمت این پولها به طالبان میرسید تا از حمله بر کاروان لاریها خود داری نمایند. این واقعاً سیستمی است غیر قابل کنترل و هیچکس نمیتواند مجرای دست بدست شدن پولها را بررسی و کنترل کند.

معاشات بلند مشاوران بین المللی که بدون استیذان مقامات افغان استخدام شده بودند و برگشت منافع قرار دادی ها به کشور های شان، ناپدید شدن عواید و حمایت از پولهای که بطور غیر قانونی بسیار دست ها را طی میکرد، همه نشانه های از فساد اداری گسترده در افغانستان بود که مسؤلیت یک قسمت آن بدوش جامعه جهانی قرار داشت. بعضی اوقات انتقادهای نیز بیمورد پنداشته میشود به این معنی که سیاست های سختگیرانه به مقصد جلوگیری از فساد اداری، کار انتخاب قراردادی ها را مشکل می ساخت و در اثر آن مصارف پروژه های انکشافی افزایش می یافت.

البته در سالهای اول بعد از سقوط طالبان دست آوردهائی وجود داشت. در حدود ۸۵ فیصد مردم اکنون به نحوی از خدمات صحی برخوردار میباشند و اضافه از ۵۰۰۰ مأمور صحی تربیه شده و فیصدی و فیات اطفال پایان آمده است. ده ها هزار طفل با این اقدام از مرگ در سال اول زندگی نجات یافته اند. در ۲۰۱۰ بیش از هفت ملیون طفل به مکتب رفته که تقریباً یک سوم آنرا دختران تشکیل میدهد، در حالیکه در دوره طالبان این تعداد به کمتر از ملیون میرسید و دختران عملاً از رفتن به مکتب محروم بودند. حالا در افغانستان تعداد زیاد پوهنتون ها وجود دارد و اما در دوره طالبان یک پوهنتون موجود بود. هزارها مایل سرک امروز بازسازی و اعمار شده است. پروگرام همبستگی ملی با رویدست گرفتن ۵۲۰۰۰ پروژه در ۲۷۰۰۰ قریه به مقصد تهیه آب و ساختن سرک ها و اعمار مکاتب و کلنیک ها اقدامات قابل الذکر میباشند. باید گفت که این پروژه ها در سرتاسر کشور بدست افغانها و به پول و اشتراک مساعی دونهها تکمیل شده و اینکار موجب گردیده تا اجتماع دونهها دست بدست هم دهند و یکجا کار کنند. افغانها نیز آگاهی و ظرفیت لازم را انکشاف داده اند تا بتوانند این پروژه ها سرپا نگهدارند و از آن استفاده نمایند. اینها مثالهای چند از پیشرفت هائی بود که ادامه آن برای آینده افغانستان بسیار مفید میباشد. (پایان ترجمه فصل ششم)

(مطالعه این کتاب دلچسپ را برای علاقمندان مسائل افغانستان توصیه میدارم - داکتر کاظم)

پایان

د پانیو شمیره: له 7 تر 7

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوولې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپیکنی د لیکنیزې ښې پازوالې د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ